

مترجم : دکتر حسین ابو ترابیان

خاطرات پیدی شیل (۱۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

خاطرات يك زن انگلیسی كه همسر كلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران بوده و در عصر ناصری به تهران آمده است .

آنها همراه با سقت تماما با تکه‌های کوچك شیشه ، آئینه کاری شده بود . در این عمارت اطاقهای دیگری نیز وجود داشت كه به تقلید از سالنهای اروپائی ، دیوارهایشان را با كاغذ دیواری پوشانده و سراسر حاشیه بالای دیوارها را گچ بری کرده بودند. (۱)
يك اطاق هم اختصاص به كتابخانه داشت ، كه دور تا دور آن قفسه های شیشه‌ای نصب شده و درون آنها ، كتابهای خطی نفیس با جلدهای زربفت زیبا قرار داشت . در همین كتابخانه بود كه ما از حضور شاه مرخص و عازم دیدار از خزانه جواهرات در اطاق دیگر شدیم .

مادر شاه ما را همراهی میکردند - از عمارت اندرون عازم ملاقات با شاه ایران شدیم و پس از اینکه از چند ساختمان متعلق به قصر سلطنتی عبور کردیم ، در باغ زیبائی به حضور [ناصر - الدین] شاه رسیدیم . شاه كه تك و تنها و بدون هیچ ملازمی در باغ ایستاده بود ، ما را با کمال خورسندی به حضور پذیرفت و پس از چند دقیقه صحبت ، همراه ما به دیدار قسمت‌های نوساز قصر - كه آنرا خیلی مایه مباهات میدانست - آمد .

بعضی از اطاقهای این قسمت ، به سبك ایرانی تزئین شده و هر يك از آنها دو ردیف ستون در طرفین داشت كه سراسر

در عرض این ماه [ژانویه ۱۸۵۱] من برای بار دوم به ملاقات مادر شاه رفتم . شرایط گوناگون حاکم بر زندگی زنان مقیم اندرون بصورتی است كه اصولاً به آنها اجازه برقراری آشنائی‌های نزدیک و محرمیت با افراد خارج از اندرون رانمیدهد . واگر مسئله اختلاف زبان را هم در نظر بگیریم ، علل عدم رغبت خانهای اروپائی به معاوده با زنان اندرون شاه بخوبی معلوم میشود .

من در این ملاقات ، پس از صرف چای و قهوه در منزل اختصاصی مادر شاه ، باتفاق او - و در حالیکه خدمه مخصوص



من با اینکه تخصصی در شناسایی و ارزیابی سنگهای قیمتی ندارم ولی در آن خزانه ، الماسها و مرواریدهایی مشاهده کردم که اندازه آنها واقعا برایم حیرت آور بود . ولی با کمال تأسف ، در استفاده از آنها و بکار بردنشان بقدری بی سلیقگی بخرچ داده بودند که از ارزش واقعی این جواهرات نفیس کاسته شده بود .

از آنجابه طرف گنجسخت مخصوص نگهداری ظروف چینی رفیم و مشاهده اینهمه کاسه و بشقاب و ظروف چینی گرانبها ، واقعا حس طمع مرا برانگیخت . در اینجا هم متأسف شدم که چرا این اشیاء قیمتی را چنین خوار و خفیف در گوشه یک گنج پنهان کرده و از نظرها دور نگهداشته اند .

در بازگشت ۱۴ آندرون ، مادر شاه اطاقهای قدیمی قصر را بمن نشان داد ، که دیوار آنها را بتازگی رنگ آمیزی و با مناظر گوناگون تزئین کرده بودند . این نقاشیها شامل موضوعات مختلفی بود که مادر شاه در مقابل یکی از آنها مکث نمود و آهی کشید ، انگار که خاطرات جوانی را بید آورده است . این نقاشی منظره دشت سرسبزی را نشان میداد که در آن چادرهای ایلاتی برپاشده و گوسفندان و بزها مشغول چریدن بودند . در گوشه و کنار تصویر هم زنهایی دیده میشدند که به کارهایی مثل پخت و پز ، آب آوردن از چشمه و دوشیدن گاوها سرگرم بودند .

مادر شاه با مشاهده این منظره رو بمن کرد و گفت :

« این تصویر زندگی آزاد ایلاتی را بخوبی مجسم میکند » و بدنبال این سخن ، تسام زنهایی که بدنبال ماروان بودند با صدای بلند شروع به تحسین از این منظره دلربا کرده و یکصدا گفتند : « بله ، زندگی در زیر چادر و استفاده از آب و هوای پاکیزه و کباب بره تازره ، بهترین نعمت دنیاست »

مادر شاه سپس تصویر شوهر مرحوش «محمدشاه» را بیز بمن نشان داد و همسراه با آن مدتی اشک ریخت و بعلامت آنسویه فراوان ، به سینهایم چنگ زد . من قبلامی دانستم که او واقعا دل بستگی فراوانی به شوهرش داشته است و این علاقه بقدری زیاد بوده که حتی یکبار - پس از اینکه متوجه غفلت و عدم توجه شوهرش نسبت به خود شدم برای جلب علاقه او دست به کاری زدم ، که از نظر ما اروپائیها بسیار حیرت انگیز است ، ولی در این مملکت انجام اینگونه کارها را نمیتوان زیاد هم غیر عادی شمرد . ماجرا باین ترتیب بود که : در زمان ولیعهدی «محمد شاه» ، موقعیکه آنها در تبریز اقامت داشتند ، این خانم طی نامه ای استرحاما از

یک نفر انگلیسی تقاضای مقداری پول کردو اینطور دلیل آورد ، که چون شوهرش بمسافر رفته و او میخواهد برای گرفتن خرجی به دنبالش برود ، لذا برای هزینه مسافرت احتیاج به این پول دارد . و مرد انگلیسی هم که استدلال او را باور کرده بود ، مقداری پول در اختیارش گذاشت . ولی همسر ولیعهد ، که انگار سرگشت «سارا» در نظرش جلوهی داشت ، از همان رویه مطابعت کرد و بجای اینکه خودش را به شوهر برساند ، با پول های دریافتی فوراً یک کمیزک «چرکس» خرید و او را بعنوان هدیه ای برای بدست آوردن دل همسر جنابکار ، بسوی شوهر خود فرستاد . (۲)

چند روز بعد از ملاقات با مادرشاه ، برای دیدار از خواهر ناتنی شاه ، که یک دختر پانزده ساله زیبا رو بود و با مادرش در یک گوشه دور افتاده و محقر از اندرون میزیست روانه شدم . (۳) او که بیجوجه مورد لطف و مرحمت شاه و درباریان قرار نداشت ، دختری بسیار جذاب و دوست داشتنی ، با چشمانی سحرانگیز و اندامی آنچنان ظریف و موزون بود ، که حقا میتوانست مدلل هر مردان ایتالیائی قرار بگیرد . و من بالخصوص در میان زنیه و دختران ایرانی این چنین اندام شکیل و خوش تراشی کمتر دیده ام .

این دختر ، لباسی به فرم معمول دیگران - یعنی شلیته روی شلیته - پوشیده و روی آنها نامنی زربفت و بسیار شق و رق بتن داشت ، که اگر آنرا در وسط اطاق قسار میدادیم ، ب همان صورت برجای مینامد . موهاش را نیز بدون آنکه بافته شده باشد ، بصورت حلقه حلقه در آورده و روی آنها را با قطعات الماس زینت داده بود .

این دختر خیلی به کسب اطلاع از رسوم اروپائیها اشتیاق داشت و مسئله ای که فوق العاده جلب توجهش را کرد ، این بود که چطور زنهای اروپائی هر شب موقع خوابیدن به کار دشوار لباس کنی تن در میدهند ؟!

و از من می پرسید ، آیا حقیقت دارد که ما در موقع ورود به بستر خواب ، یک پیراهن بلند سفید میپوشیم ؟... البته باید بگویم که تنها ، او چنین نبود . چون تقریباً همه زنهای ایرانی از وجود چنین رسمی در بین ما حیرت میکردند و بیجوجه نمیتوانستند بخود بقبولانند که یک زن میتواند شب موقع خواب لباس هایش را بیرون آورده و با لباس خواب به بستر برود . زیرا آنها قطعاً موقعی لباس از تن بیرون میکنند که قصد حمام گرفتن داشته باشند . وگرنه ، زنهای ایرانی بهنگام خواب ، چادر رختخوابی را کنار کنار دیوار قرار دارد باز میکنند و با همان لباس معمولی در روی تشکی که بر زمین

پهن کرده اند میخوابند و بجای پتو نیز یک لحاف پنبه ای بر روی خود میاندازند . البته آنها اگر لباس فاخر و خوشبوختی را در موقع دیدار دوستان و یا حضور در مجالس مهمانی پوشیده باشند ، بهنگام خواب آنرا از تن خارج میکنند . وگرنه بجز همین گونه البته تزئینی ، آنها هیچگاه بقیه تن پوش را بیرون نیاورده و حتی دیده شده که زمستانها ، گاهی با چادر - که پوشش زنیه در خارج از منزل است - به رختخواب میروند .

مدتی پس از ملاقاتم با خواهر ناتنی شاه ، این شاهزاده جوان یک قواره پارچه ابریشمی برایم فرستاد و از من خواست که اجازه بدهم خدمتکارم از این پارچه برای خودش یک پیراهن مد « فرنگی » بدوزد تا ببیند که به چه شکلی در میآید . من نسبت به این شاهزاده خانم بدبخت خیلی احساس ترحم میکردم و بالاخره هم نفهمیدم که سرفروشت او بکجا انجامید . ولی از گوشه و کنار شنیده ام که او عاقبت مجبور شد تن به ازدواج با مردی بدهد که خیلی از نظر شخصیت و مقام از او پست تر بود . .

۵ فوریه [۱۸۵۱] - امروز موقع گردش در خارج شهر از کنار یک شترفلوک و بدبخت گذشتیم که روی زمین نشسته و با نگاهی عاجزانه بما چشم دوخته بود . چون طرز نگاه کردن این حیوان حالت عادی

نداشت ، لذا برای کسب اطلاع از وضع او با درشگه به کنارش رفتیم و متوجه شدم که این شتر بعلت وجود جراحاتی در بدنش، چون دیگر قابل استفاده نبوده ، توسط صاحب سنگدلش در بیابان رها شده تا بمیرد و حیوان بیچاره هم که در اثر ناتوانی و جراحت قادر به حرکت و یافتن غذایست، چنین حالت عاجزانه بخود گرفته است.

من اینگونه اعمال غیر انسانی و وحشیانه را بارها در بین مردم ایران مشاهده کرده‌ام و میدانم که آنها برای رهایی از شیسر حیوانات پیر و از کار افتاده معمولاً این موجودات عاجز و بی‌گناه را در خارج از شهر بحال خود رها میکنند تا بر اثر گرسنگی و تشنگی تلف شوند ، و به زعم خود فکر میکنند که این عمل به مراتب انسانی‌تر از کشتن حیوانات برای خلاصی از دست آنهاست . زیرا آنها جدا معتقدند که اگر کسی حیوانی را به این ترتیب از بین برد ، مسلماً در روز قیامت همین حیوان گریبانش را گرفته و تظلم خواهد کرد . ولی شوهر من بجای پیروی از این روش غیر انسانی ترجیح میدهد که اسبهای پیرو فرسوده سفارتخانه را با يك تیر خلاص کند و مثل ایرانیها ، این حیوانات بدبخت و ناتوان را در کنار جاده رها نکرده و یا مانند بعضی دیگر ، آنها را بعنوان بابوی بارکش به سایرین نفروشد. که البته این روش او شهرت خوبی در تهران برایش فراهم نکرده و هیچکس حاضر نیست بخود بقبولاند که این عمل ، به مراتب صحیح‌تر از روش خودشان میباشد . در این مورد ، کدخدای قریه قلپک که مرد سالخورده‌ای بنام یگروز به شوهرم - که او را بخاطر ارتکاب چند امر خلاف تهدید به تنبیه میکرد - پاسخ داده بود : « ... از شما هیچ بعید نیست

که مرا تنبیه کنید ، چون از وزیر مختاری که اسبهای خود را بعد از يك عمر خدمت صادقانه با شلیک يك تیر میکشد ، نایستی انتظار داشت که از تنبیه يك نوکر پیر مثل من صرفنظر کند ! »

در باره حاضر جوابی نوکرهای ایرانی هم بدینست ماجرای زیر را که یکی از رجال ایرانی برایم تعریف کرده بشنوید: او میگفت ، یکبار بخاطر ایرادی که نسبت به دست پخت آشپز ش گرفته بود ، چنان جوابی از او دریافت کرد که تا مدت‌ها دوستاش او را دست میانداختند و اسباب مضحکه آنها شده بود . باین ترتیب که : او یکشب در مهمانی شام بعلت بدطعم بودن غذاها به سراغ آشپز فرستاد و از او در مقابل دوستان خود باز خواست کرد که ، چرا غذاهای دست پختش طعم سگ گندیده را میدهد ؟ و آشپز هم بدون معطاسی در جواب اربابش گفت : « خان والا ، اگر در دهان خودنان مزه سگ گندیده را حس میکنید ، عیب از ذائقه مبارک است ، نه از غذاهای بنده ! » و با این جواب باعث شد که همه مهمانها حاضر جوابی آشپز را تحسین کرده و صاحبخانه را ریشخند نمایند. در باره آن شتر مفلوک افتاده در بیابان ، باید بگویم که ما سرانجام بسراغ مردم روستای نزدیک همان محل رفتیم و از عمل شیر انسانی کسانیکه این حیوان را بحال خود گذاشته بودند گله کرده و از آنها خواستیم که هر چه زودتر این شتر معجروح را از زحمت و دردبرهاند . نتیجه خواسته‌ما این شد که در عرض چند دقیقه حدود ۲۰ نفر از روستاییان با خنجر و گارد بیه سراف شتر آمدند و پس از کشتن او ، هر یک کدام قطعه‌ای از گوشتش را برداشتند تا به مصرف شام شب برسانند . ولی ماجرا بیه

همین جا خاتمه نیافت ، چون روز بعد صاحب شتر به سفارتخانه آمد و ادعا کرد که چون شترش را بدستور ما و بر خلاف مقررات کشته‌اند ، بایستی قیمت آنرا باو بپردازیم . و شوهرم که نسبت به چگونگی روال کار کنجکاو شده بود ، در جواب صاحب شتر گفت که ، بهتر است برای احقاق حق خود به مجتهد رجوع کند و البته هر چه که مجتهد دستور داد مورد قبولش خواهد بود . مدتی از این ماجرا نگذشت که یادداشتی از جانب مجتهد برای « کلنل شیل » رسید و در آن ، بخاطر گستاخی وزیر مختار و اینکه صاحب شتر برای هر گونه دخل و تصرف در اموال خود اختیار تام داشته است ، شوهرم را به پرداخت یکدهم قیمت شتر - که ۱۰ شیلینگ بیشتر نمیشد - محکوم کرده بود .

ادامه دارد

حواشی

- ۱ - به گنج بریهای حاشیه سقف ، اصطلاحاً «لندنی سازی» میگفتند .
- ۲ - اشاره به داستان زندگی حضرت ابراهیم است که «سارا» همراو بخاطر نازائی خود اجازه داد شوهرش کنیزی بنام « هاجر » را به زنی بگیرد . ولی باید دانست که دلیل رنجش محمدشاه از « مهدعلیا » در تبریز ، مشاهده اعمال ناشایست او بود ، که بالاخره منجر به ازدواج ولیعهد بازن دیگری بنام « خدیجه خانم » از طوایف کردستان گردید و «عباس میرزا ملک آرا» برادر ناصرالدین شاه از این زن جدید میباشد .
- ۳ - این خواهر ناصرالدین شاه «زهرا خانم» نام داشت که مادرش جزء زنهای سیفهای محمدشاه بود .

